

اسپندی که در اسفند دود می شود

◀ **اسپند ایران به هند و پاکستان فرستاده می شود** ▶ در اسفند و ماه‌های محرم و صفر، میزان خرید اسپند افزایش پیدا می کند



فروغ فکری | «اعلاست، با تمام وجودت نفس بکش. آتیش نگرفته‌اش هم خوشبوی است.» ۱۵ انگشتش را فرو می‌برد توی کیسه. بعد کیسه را با پاهل می‌دهد گوشه دکان. دانه‌های اسپند می‌ریزند روی کاشی‌های کمرنگ حجره ۴۵ ساله‌اش در پله نوروزخان. این‌جا سال‌ها راسته عطرها بوده و حالا جایش را هر مغازه‌ای گرفته به غیر از عطاری. «کار سخته جنس عطاری رو جور کردن. سودش هم زیاد نیست. اینها دنبال سود بیشتر بودن و شغشون رو عوض کردن.» با پا اسپندهای روی زمین را کناری می‌زند. «من بهش میگم اسفند.» دانه‌های قهوه‌ای می‌لغزند به کنجی. دانه‌هایی که نامششان ریشه در اوستا دارد و از کلمه «سپنته» گرفته شده و در زبان پهلوی به معنی «افزونیست» یعنی برکت‌دهنده و مقدس است. «معنیش رو نمی‌دونم ولی ایرانی‌ها از قدیم اسپندرو گیاهی مقدس می‌دونستن و پرانش ارزش قابل بودن. می‌کن چشم‌نظرو دفع می‌کنه و سر سفره هفت‌سین هم نقش ویژه‌ای داره.» چشمش به پیرومردی است که یک مشت گل گاوزبون را بو می‌کشد. پیرومرد با عصا و عینک دور چوبی می‌آید وسط صحبت‌های ما. «خدا بیامرزم زخم سالی دو بار اسپند می‌خرید. یکی اسفندماه و یکبار هم آخرای تابستون.» قیمت اسپند را می‌پرسد. «صدگرم بریز به یاد زخم ببریم.» می‌خندد با چشم‌هایی که نگاهشان به آن دانه‌های قهوه‌ای است. «ما هم شنیدیم برای چشم‌نظر خوبه. دود که می‌کنی اصلا آدم سبک میشه.»

فاطمه همدانیسان در تحقیقی درباره اسپند می‌نویسد که در فرهنگ عامه مردم سرزمین‌های اسلامی، اسفند دانه آن مقدس شمرده می‌شود و آن را برای درمان ماندن از بلا و آفت و دفع چشم‌خیم به کار می‌برند. اما در ادیان و کشورهای دیگر هم اسپند دانه قابل احترامی است. «گفته می‌شود اسفند گیاهی است که کسی آن را نکاشته و کسی تخمش را نپاشانده و به خودی خود و با قدرت خدایی روپیده است. در باور بسیاری از مردم جهان چنین گیاهانی جنبه قدسی دارد و از نیرو و خاصیت جادویی-درمانی برخوردار است. حتی گفته می‌شود در میان مسیحیان فرانسه وردی رایج است که به خصوصیت چنین گیاه مقدسی اشاره می‌کند و می‌گوید: «ای گیاه مقدس که نه تخم‌ت افشانده‌اند و نه تو را کاشته‌اند، قدرتی را که خداوند به تو بخشیده است، آشکار کن.» ایرانیان هم در یکی از وردهای مخصوصی که هنگام دود کردن اسپند می‌خوانند، پدیداری این گیاه را به خدا نسبت می‌دهند و می‌گویند: «اسفند را خداوند بنا کرد.»

پیرومرد کیسه خریدش را برمی‌دارد. چشمش دنبال نیفتحه و هفت گیاه است. فروشنده یک کیسه بهارنارنج می‌گذارد روی دخل. «از این بکشم ببرید حاج آقا!» پیرومرد می‌خندد می‌میرود. نگاه فروشنده هنوز دنبال اوست. «تو خونه‌های فعلی دیگه کسی اسپند دود نمی‌کنه. دوشن همسایه‌هارو از بیت می‌کنه شاکمی میشن. اصلا دوده می‌گیره به در و دیوار. اعتقاد آدم‌ها هم مثل قدیم نیست دیگه. میگن معنی چی که اسپند آدم‌رو از نظر بد محافظت می‌کنه. اینا خرافاته. سینه‌در، تنگی نفس، سرده‌روم که هوا بده اسپند دود می‌کنن.»

همدانی در جای دیگری از مقاله‌اش می‌نویسد بعضی از کتب اسپند را حتی به حضرت مریم هم ربط داده و نوشته‌اند «حضرت مریم به هنگام درد زادن عیسی (ع)، بر گیاه «خیز المشایخ» که همان اسپند است، چنگ و پنجه افکند و این گیاه در اثر پنجه‌های هم به صورت ۵ انگشت درآمد و به همین خاطر در فارسی به آن پنجه مریم، چنگ مریم، شجره مریم و بخور مریم هم می‌گویند که ضد تب و درد است.» اما پیش از آن که به اسلام یا حضرت عیسی رجوع کند، از پلینی - طبیعی دان رومی- که در نخستین سده میلادی زندگی می‌کرده، نام می‌برد، کسی که چند صفحه از کتاب بیستوم خود را به خواص گوناگون

اسپندهای مغازه‌شان خانم‌ها هستند. «اکثرا خانم‌ها اسپند می‌خرند. بعضی هم مرد خونه‌رو می‌فرستن برای خرید.» می‌گوید اگر کسی بداند این اسپند باعث مشکلات روانی، استراغ، افزایش بزاق، دیدن منظر رنگی و رعشه (لرزش) شود. در تحقیقات حیوانی دوز مرگ‌آور آن ۱۵۰۰ میلی‌گرم به‌ازای هر کیلوگرم وزن بدن است که به علت اثرات دیرسین CNS است و حتی دانه سفید آن در آسیا به‌عنوان کرم‌کش و آمیزش استفاده می‌شود.»

وزیر نظام دست می‌برد لابه‌لای بابونه و یک مشت لیمومعانی بر می‌دارد. «وقتی لیمومعانی ومهر کربلا چینی باشه ممکنه اسفند هم چین تولید کنه اما خداروشکر ما هنوز ندیدیم. اسپندان هم پاکستان خوبی داره.» می‌گوید اسپند ایران به هند و پاکستان فرستاده می‌شود و خریدارش هم کم نیست اما اروپایی‌هایی که می‌آیند حجره خیلی طالب اسپند نیستند. «مستری‌های اروپایی ما بیشتر در فکر گیاهان هستند و کمتر به دانه‌ها توجه دارن. حداقل آنچه من در این سال‌ها دیدم این‌طور بوده.»

زیرزمین عطاری وزیر نظام پر است از کیسه‌های معطر گیاه و یک سمساور که جای سازم دارد. «رزونه کیلویی ۵هزار تومن می‌فروشیم اما متأسفانه

مهم‌ترین تأثیرات سمی گیاه اسپند را خواص مخدر و روان گردانی آن می‌داند و در مقاله‌ای در مجله دنیای تغذیه می‌نویسد «میزان مصرف زیاد اسفند می‌تواند باعث مشکلات روانی، استراغ، افزایش بزاق، دیدن منظر رنگی و رعشه (لرزش) شود. در تحقیقات حیوانی دوز مرگ‌آور آن ۱۵۰۰ میلی‌گرم به‌ازای هر کیلوگرم وزن بدن است که به علت اثرات دیرسین CNS است و حتی دانه سفید آن در آسیا به‌عنوان کرم‌کش و آمیزش استفاده می‌شود.»

وزیر نظام دست می‌برد لابه‌لای بابونه و یک مشت لیمومعانی بر می‌دارد. «وقتی لیمومعانی ومهر کربلا چینی باشه ممکنه اسفند هم چین تولید کنه اما خداروشکر ما هنوز ندیدیم. اسپندان هم پاکستان خوبی داره.» می‌گوید اسپند ایران به هند و پاکستان فرستاده می‌شود و خریدارش هم کم نیست اما اروپایی‌هایی که می‌آیند حجره خیلی طالب اسپند نیستند. «مستری‌های اروپایی ما بیشتر در فکر گیاهان هستند و کمتر به دانه‌ها توجه دارن. حداقل آنچه من در این سال‌ها دیدم این‌طور بوده.»

زیرزمین عطاری وزیر نظام پر است از کیسه‌های معطر گیاه و یک سمساور که جای سازم دارد. «رزونه کیلویی ۵هزار تومن می‌فروشیم اما متأسفانه

هم در بازار کم نیستند که به جنس خاکشان برمی‌گردد. همان‌هایی که بوی بد دارد و رنگشان تیره است. «اسپند وارداتی نداریم. همه همین‌جا کاشته میشه. در ایران.»

اسپند، از تباطی با ماه اسفند ندارد

نام هر دو یکی است. اسفند، یکی نام ماه آخر سال است و آن یکی هم نام گیاهی خودرو که در بیشتر نقاط ایران می‌روید. در اطراف تهران، قم، قزوین، کرج، تبریز، کرمان، نواحی مختلف فارس، سیستان و بلوچستان، نواحی مختلف خراسان، سمنان، دامغان و حواشی کویراهی ایران، زمین‌های این مناطق هر سال بوته‌های ۵۰ سانتی‌را به خود می‌پسند، با برگ‌های فراوان و سبزی، با ۵ گلبرگ بلند به رنگ سفید مایل به سبز و دانه‌هایی قهوه‌ای. دانه‌هایی، بزوزیا که هیچ‌کس برای کاشتش تلاشی نمی‌کند. خودرو است و مهمان زمین‌های خشک، برای همین هم مهدی ایمانی، کارشناس تحقیقات گیاهان دارویی مرکز تحقیقات کشاورزی به ایسنا گفته: «به علت خودروبودن این گیاه در زمین‌های بایر، مردم ایران تاکنون نیاز به کسب و کار آن پیدا نکردند و با این تصور که اسپند گیاهی مهاجم است و دام‌ها آن را نمی‌توانند بخورند و رویش آن هم زیاد است، در برخی مناطق به شکل گسترده و به‌صورت ناصحیح آن را برداشت می‌کنند که برای جلوگیری از برداشت این گیاه به شکل گسترده بهتر است افراد آن را کشت کنند تا از تخریب زمین جلوگیری شود، چون استفاده از گیاهان دارویی روش‌های متنوعی دارد و باید افراد نوع برداشت عامیانه را کنار بگذارند و اجازه تولید دارو به روش علمی داده شود.»

تیر و مراد، فصل برداشت است. اسپند تازه شهر یورماه از زمین‌های سخت مرکز کشور به بازار می‌رسد. هر چند نامش هم نام ماه آخر سال است و خریدارانش در این ماه بیشتر از همیشه، اما محمد بقایی‌ماکان مترجم و پژوهشگر به ما از بی‌ارتباط بودن این دو با یکدیگر می‌گوید. ماکان معتقد است اسپند، ارتباطی با ماه اسفند ندارد. «اسپند یا اسفند، از نام سپندار مردان گرفته شده که سپندار مردان ایزدبانوی نگهبان زمین است و به عبارتی دختر او را. اسپند نام گیاهی است که تشابه با این نام دارد اما ارتباطی با ماه اسفند نباید داشته باشد. اینها به فرهنگ عامه ربط پیدا می‌کند که توجیحات و تعریف‌های مختلف برای آن آورده‌اند. یکی از ریشه‌دارترین آنها جنبه دینی دارد که البته آن هم چندان با ریشه‌های تاریخی مرتبط نیست و بیشتر جنبه آداب و رسوم مردم‌شناسی دارد و نمی‌توان مبنای تاریخی برای آن متصور شد که به شخص یا رویداد خاصی مرتبط باشد.»

مکان می‌گوید برای این اعتقادات عامیانه نمی‌توان ریشه‌ای خاص و مشخص متصور شد. «مثل فشنار دادن روی تخم مرغ و ۷ بار ذکری را خواندن تا این که تخم مرغ بشکند و به این ترتیب چشمش از خانان از شخص منظر دور شود، می‌ماند این مورد هم مثل اسپند گردانن از دیگر تخریب‌های است. این‌باره است. اینها مثل ضرب‌المثل‌هاست. همان‌طور که نمی‌شود برای آنها مینا و پایه‌ای به دست آورد، کسی نمی‌داند مینا و ماخذ مثل‌های پرمنی ما که سالیان‌مسال است کار برد در آن کجا پیدا شده و چه کسانی آنها باب کرده‌اند.»

در شلوغی آخر سال خیابان، جوانی با صورت سپاه دایره زنگی‌اش را می‌چرخاند و می‌زند زیر آواز، پشت چراغ قرمز در این روزهای سال، کنار مردان و زنانی که اسپند در دست دارند، عمو روز و هم می‌چرخد و گاهی کنار ترانه‌های عید، ترانه (اسپند دونه‌دونه) اسپند سی‌وسه دونه، قوم و خوشی و بیگونه، بتر که چشم حسود و حسد و بیگونه هم می‌خوانند. اسپند دود می‌شود و به هوا می‌رود و حالا هوا، هوای بهار است.

تعجب می‌کنم از حضور این پرنده استخوان‌خوار بین اینها هم‌زمان البته مغازه‌های دیگر باغچه‌ها و پرندگان داخل کنار مغازه‌هایترهارا اجیده داخل کمی شوم همین‌طور شیشه‌شیشه، ماهی‌بماهی، می‌روم برسم به میز مغازه‌دار. نشسته، جوانی حدوداً ۲۸-۷ ساله است. آتش می‌پرسد: «از کجا می‌آید این فایترهارو؟» - «از بخش می‌گیریم. ماهیران، پخش بزرگی داره. اون میاره» - «از تایلند وارد می‌کنن؟» - «آره» - «چرا مثل بعضی ماهی‌ها، همین‌جا تولید نمی‌شه؟» جوان تکیه می‌دهد به صندلی، می‌گوید جفت‌گیری فایتر تیره کسی نیست. ادامه می‌دهد: «سخته فایتر باید جفت خودش رو توسط انتخاب کنه همین‌طوری نمی‌شه جفت‌شون کرد. کنار هم بذاری، به قصد مرگ می‌زنن همدیگر رو. واسه همین تک‌تک باید تو تنگ بذاری. می‌زنن غذای لا‌روهاش هم تو ایران نمی‌شه داد. بچه‌ماهی‌ها می‌میرن. ما غذاشون نداریم. هزینه‌ش خیلی بالا می‌ره. واسه همین وارد می‌کنن.» می‌پرسد: «چرا جای ماهی قرمز این ماهی‌ها موندن؟» می‌گوید: «مدنیست، خب مردم می‌بینن این ماهی قشنگ‌تره. رنگ‌های مختلف داره. بیشتر هم می‌مونه. توی جای کوچیک هم باشه مشکلی برایش پیش نمیداد. مرضی‌ش هم کمتره مقاوم هم هست. واسه همین حاضرین بیشتر بول بدن، فایتر بخرن.»

از مغازه که می‌آیم بیرون، دویار چشم می‌اندازم به «توکا» و «فاخته». دو ساختمان کهنه. بعد هم می‌روم به «هما». نوعی کرکس است که در افسانه‌های ایرانی جایگاه خاصی دارد. قدام معتقد بودند سر هر کس سینه‌بندار، بد سعادت و نیکی‌بختی می‌رسد. منتها عجیب این جاست که در طبیعت جزو کرکس هاست. استخوان لاک‌پشت را که هم خرد می‌کنند، به منقاری می‌کشند. اصلاً نمی‌دانم چرا مرغ سعادت در افسانه‌های پیشین باید لاشه‌خوار باشد. آنها برای اصدای بیشتر از ما حرمت قابل بودند. جانی گنج را در خرابه می‌دانستند، طعم لست را در رنج می‌جستند، امید را در پاس و حیات را در ظلمات. آب حیات را در ظلمات...

ماهی‌های قرمز سفره هفت‌سین جایشان را به ماهی‌های «جنگجو» (فایتر) می‌دهند

سین مثل سامورایی!

مغازه‌های آکواریوم، پاتوق سوداگران چهارشنبه‌سوری است...



نارنجک می‌خوای؟» جوان گفت: «نه آقا! نارنجک چیه؟» و فروشنده را دیدم که به من چشمک می‌زند. رفت یک کیسه سنگ آکواریوم از کنج مغازه برداشت و آمد بعد این بار بیان بود. این که سوال کند، به شکل تأکید گفت: «واسه نارنجک می‌خوای.» جوان خندید و

بیرون متروی نواب، تابرسی به مغازه‌های آکواریوم، ساختمان‌های سه‌سنتی کنار تر ساییدنه‌ها به بالا. آپارتمان‌هایی یک‌شکل و یک‌رنگ با اسمی جالب. من از سمت راست پایین می‌روم به سمت جنوب. یعنی ساختمان «چلچله». وارد می‌کنم، بعد «تیپو» را و بعد هم «پرستو». از عجب اسمی جالبی دارند. چ که کسی با چه نیتی اسم پرندگان را بخشیده به اینها. آن طرف نواب هم همین اسم‌ها روی ساختمان‌ها دامه دارد. من یکی از مغازه‌های بزرگ را انتخاب می‌کنم می‌روم داخل. جالب این جاست که از مغازه آکواریوم و ماهی سفره هفت‌سین قرار است برسم به اکلیل سرنج و ساخت نارنجک چون داخل مغازه، فروشنده با جوانی چک‌وچانه می‌زند که «سنگ‌ها رو واسه

یاسر نوروزی | تنگ را خالی کنید، شیر را باز کنید و آب تازه را بگیرید روی کله ماهی. این تکنیک برای دق مرگ کردن انواع ماهی کافی است! چه رسد به ماهی قرمز که اصلاً جزو گونه‌های سخت‌جان هم نیست. ناقل یک‌سری درد و مرض هم هست؛ مثل بیماری‌های پوستی و حتی گوارشی. این ماهی که آن را زپر شاخه Goldfish طبقه‌بندی می‌کنند، خوراک گریه‌های خیابان می‌شود، چون طغلی عمرش در خانه‌های اکثر مردم ایران به سیزده روز می‌رسد. تعویض آب آن به خاطر کله، به ۲۴ تا ۲۷ ساعت صبر احتیاج دارد. باید بگذارند کله آب ببرد، سرد باشد و اسیدی یا قلیایی بودن آن هم چک شود. هفت‌های دو سه بار هم غذای ماهی لازم است؛ طبیعتاً نه آن‌قدر که در مغازه تمام اینها خب البته برای خریدار مهم نیست. همین که دم عیدی، سر سفره هفت‌سین، روجهره چکند کافی است. بعد از عید هم می‌شود لاشه‌اش را با سبزه‌های گرزده‌خانه پرت کرد بیرون غیر از اینها تازه کارشناسان گفته‌اند چنین چیزی اصلاً سنت ایرانیان کهن نبوده و گویا از چین به خوردمان رفته. هر چند که مردم از خرید ماهی دست نمی‌کشند. حتماً باید سر سفره هفت‌سین، جانوری توی تنگ بچرخد یا جلو عقب کند. برای همین فروشنده‌گان هم دست‌به‌کار شدند و در این یکی دوسال رفتند سراغ گونه‌های دیگر از ماهی به اسم «فایتر». فایتر به معنی جنگجو، گونه‌ای زیباتر و مقاوم‌تر است و البته یک‌مقداری هم گران‌تر ولی آن قدر محبوبیت داشته که نسل ماهی قرمز را در بساطت دست‌فروشی‌های کنار خیابان فروش کنند. جنگجو را می‌اندازند داخل یک ظرف پلاستیکی کوچکی می‌فروشند و مردم هم بدشان نمی‌آید یک ماهی زیباتر ببرند خانه. باله‌های پخش و پلاتری هم دارد و خلاصه بیشتر به چشم می‌آید. یک «سامورایی» کوچکی می‌تحرک که سفره دم عید را می‌کند هشت سین! سطح آب می‌رود، چرخ زیاده هم نمی‌زند و همان‌جا منتظر می‌ماند تا اعلام، سالن نو. آن قدر هم سخت‌جان هست که توی پلاستیکی‌های مثلثی

عمده‌فروش‌ها دوام بیاورد. دوتی دست دست‌فروش‌ها هم جان نمی‌دهد و سر صبر می‌رود توی ظرف‌های پلاستیکی دراز کوچک که هوس نکنند داخل این تنگ محبوس ببرد بیرون. چون جزو ماهی‌های زنتی است که احتمال جست‌زدن دارد. سامورایی خلاصه همیشه سودای راهبی دارد. برای همین در ظرف را می‌بندند که هوس آیین‌های شروق دور به سرش نزنند و ناغافل هارگیری نکنند! کپه‌کپه آنها را هم می‌گذارند روی هم، کنار جدول‌های خیابان تا من جلوشان بایستم، از دست‌فروشی نوجوان بپرسم: «چند قیمت؟» می‌گوید: «۲۷۰۰ تومن» می‌گویم: «چند می‌خری؟» - «۳ تومن» - «از کجا؟» - «نواب. پخش کنندها میارن تو نواب، ما از اون‌جامی خریدیم.» - «می‌دونی اون‌ها خودشون از کجا میارن؟» - «تایلند» - «خب ۳ تومن می‌خری، با پول ظرفش می‌دی ۴۲۷۰۰» - «بله» - «سود هم داره؟» - «روزی ۳۰ تومن تا ۴۰ تومن سود داره. دو هفته هم می‌تونی بفروشی دیگه. بعدش دیگه خریدار نداره کنار خیابون.» - «پس اگه بخوام برسم به عمده‌فروش باید برم نواب؟» کنار متروی میدان صادقیه هستم و به محض پاسخ دست‌فروش، می‌روم سمت نواب.

از سنگ آکواریوم تا نارنجک دستی!

بیرون متروی نواب، تابرسی به مغازه‌های آکواریوم، ساختمان‌های سه‌سنتی کنار تر ساییدنه‌ها به بالا. آپارتمان‌هایی یک‌شکل و یک‌رنگ با اسمی جالب. من از سمت راست پایین می‌روم به سمت جنوب. یعنی ساختمان «چلچله». وارد می‌کنم، بعد «تیپو» را و بعد هم «پرستو». از عجب اسمی جالبی دارند. چ که کسی با چه نیتی اسم پرندگان را بخشیده به اینها. آن طرف نواب هم همین اسم‌ها روی ساختمان‌ها دامه دارد. من یکی از مغازه‌های بزرگ را انتخاب می‌کنم می‌روم داخل. جالب این جاست که از مغازه آکواریوم و ماهی سفره هفت‌سین قرار است برسم به اکلیل سرنج و ساخت نارنجک چون داخل مغازه، فروشنده با جوانی چک‌وچانه می‌زند که «سنگ‌ها رو واسه